باسمه تعالی

درس شماره 6

30/7/93 امارات معتبره - حجیّت ظنّ - مفاد کلمه ظنّ

**امارات معتبره(ظن)**

**مراد از ظن**

در مورد آیه شریفه «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» یکسری ابتدا بحثهایی در مفاد آیه هست یکی در مورد کلمه اکثرهم هست معانی مختلفی از کتب تفسیری استفاده می‌شود یکی اینکه به معنای جمیع باشد در کشاف به آن اشاره شده و کتب تفسیری زیادی حالا یا به صورت قیل یا به صورت غیر قیل آن را ذکر کردند خب اینها خلاف ظاهر است و دلیلی نداریم که اکثر به معنای جمیع به کار رفته باشد. یک معنای دیگر این هست که اکثر در مقابل کسانی هست که «فی مقابل من تبصر فی الأصنام و رفضها» اقلیتی که بتها را قبول نکردند بحر محیط، ج6، ص57؛ این هم خلاف ظاهر هست «ظاهرهم» این است که مراد مشرکین باز می‌گردد نه به کسانی که در محیط عربستان مثلاً زندگی می‌کنند خطاب به خصوص مشرکین و امثال اینهاست و بحثها با آنهاست نه افرادی که در یک منطقه جغرافیایی

پرسش: اینها می‌گویند مشترکین مثلاً گذشته پاسخ: مشرکین گذشته یعنی کسانی که یک زمانی یک سابقه شرکی دارند و امثال اینها نه. ظاهر آیه این هست که کسی که بالفعل مشرک هست و به ایشان «أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی» می‌گوید چرا هدایت نمی‌شوید؟ چرا چیز نمی‌شوید؟ امثال اینها. این هم خیلی معنای ... این هم در بحر محیط ج6، ص57؛ دارد. معنای سوم رؤساء گفتند مراد از اکثر رؤساست که به اصطلاح آنها این هم یک طور است. بحر العلوم ج2، ص117؛ این را دارد جاهای دیگر هم دارد حالا من بحر العلوم را دیدم قبل از بحر العلوم، جامع فی احکام القرآن هست ج8، ص343؛

کشف الاسرا ص288؛ این طور معنی کردند ولی خب این هم اشکال رؤسا اکثریت جامعه را تشکیل نمی‌‌دهند اینکه اکثریت جامعه همان سفله هستند.

پرسش: کیفی مراد نبود؟ ... پاسخ: اکثریت با کیفیت کار ندارد.

پرسش: چون کیفیت‌شان بالاست اکثریت می‌شوند ... پاسخ: نه اکثریت نیستند.

خب این هم معنای سوم بود. معنای چهارم که شبیه همین معنای سوم هست معنایی است که بیضاوی در انوار التنزیل ج3، ص113؛ مطرح می‌‌کند «من ینتمی منهم إلی تمییز و نظر و لا یرضی بالتقلید الصرف» کسانی که اهل فکر هستند اهل تقلید نیستند و اینها این مراد هست این هم همان اشکالی که به قبلی هست به این هم وارد است حالا اگر معنایی غیر از آن باشد آن این است که آدم می‌بیند در جامعه اکثریت اهل فکر و تمییز نیستند اکثریت اهل این حرفها نیستند این تمییز و نظر اکثریت را تشکیل نمی‌دهند.

معنای پنجم معنایی هست که می‌گوید در مقابل کسانی که اصلاً واقعیت را درک می‌کنند و به نحو ظاهری حق را انکار می‌کنند کسانی که در مقابل ... کسی که «وقف علی الحق و انکره مکابرةً ...» من قدیمی‌ترین کسی که دیدم این را دارد تفسیر روح البیان است ج4، ص45؛ مال قرن 12 است انگار. افراد بعدی که هست روح المعانی آلوسی، ج6، ص109؛ التحریر و التنویر ابن عاشور ج11، ص88؛ تفسیر الوسیط زحیلی ج7، ص68؛ و در کتب تفسیری شیعه هم المیزن ج10، ص49؛ و تفسیر نمونه ج8، ص285؛ این طور تفسیر کردند.

پرسش: آن وقت قبول هم کردند؟ ... پاسخ: این اصلاً به این معناست الامثل ج6، ص351؛ خب معنای خوبی است حالا یا واقعاً این معنی مراد هست یا این معنی مراد نیست این اشکال خاصی در مورد معنی به نظر نمی‌رسد یک نکته دیگری من یک احتمال دیگری می‌دهم در کتب تفسیر نیست ولی به نظرم احتمالش کمتر از آن احتمالاتی که آقایان ذکر کردند نیست آن این است که می‌گوید که اکثریت «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا» اکثریت اینها فقط از یک ظنّ و اعتقاد پیروی می‌کنند

در مقابل اقلیتی که آنها ظنّ صرف نیست یک برهان ولو صورت برهان دلیل خیالی همراهش هست می‌گوید اکثریت اصلاً فقط یک اعتقاد هست اعتقادش هیچ پشتوانه ندارد اقلیت کسانی هستند که پشتوانه بی‌اساس دارد آن وقت مقابل یک سری افرادی که یک صورت برهان حالا به تعبیر حاج آقا تعبیر می‌کردند صورت برهان. کسانی که دلیل وهمی

پرسش: ... پاسخ: ظنّ یعنی اعتقاد صرف، اعتقادی که دلیل پشتوانه‌اش نباشد دلیل پشت قضیه‌اش نباشد و دیگر اعتقاد، اقلیت کسانی هستند دلیل دارند آن دلیلش می‌شود دلیل بی‌خودی است البته. می‌گوید اکثریت حتی دنبال دلیلش هم نیستند دنبال این نیستند که

پرسش: ظنّ خاص ... پاسخ: آن علی أی تقدیر بله ظنّ بلا دلیل حالا اینکه مراد از ظنّ، ظنّ بلا دلیل باشد یا به خاطر این هست «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا» حصر ناظر به او هست می‌گوید فقط از یک ظنّ تبعیت می‌کنند نه از چیزی که پشتوانه ظنّ هست این به علت استثناء بگوییم استثناء ناظر به نفی دلیل داشتن به عنوان پشتوانه ظنّ. این جور است یک جور دیگر اینکه در بعضی از کلمات این آقایان وارد شده می‌گویند «الا ظنّاً» تنوین ظنّاً را می‌گویند تنوین تنکیر و تحقیر است یعنی یک ظنّ بی‌خود، کأنّ ظنّی که یک پشتوانه‌ای داشته باشد ولو پشتوانه نادرست، آن ظنّاً نیست این بالأخره چیزی هست. یک ظنّکی یک گمانکی گمانی که این قدر بی‌پایه است که قابل ذکر نیست این را هم در بعضی از کلمات دارند که می‌گویند این تنوین تنکیر برای تحقیر هست اشاره به اینکه این ظنّ هیچگونه مستند و دلیل و پشتوانه‌ای ندارد این یک شکلی که می‌شود ذکر کرد. خب حالا علی أی تقدیر مراد این یک جور بحثهایی که اینجا هست که. نکته دیگری که هست آن این است که یک مطلبی هم داخل پرانتز بگویم کشاف یک معنایی اصلاً این آیه را می‌کند عبارتش این هست من عبارت را کشاف را بخوانم. ایشان می‌گوید که «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ فی إقرارهم باللّه إِلَّا ظَنًّا لأنه قول غیر مستند إلی برهان عندهم ... و قیل: و ما یتبع أکثرهم فی قولهم للأصنام أنها آلهة و أنها شفعاء

عند اللّه إلا الظنّ» ایشان اکثرهم را اکثر افراد گرفته در افراد مقرّ بالله گرفته نه مشرک می‌گوید افرادی که اقرار به خدا هم دارند این افراد اکثریت‌شان از روی تقلید و پیروی گذشتگان به خدا عقیده دارند با برهان و استدلال مطلب را ذکر نکردند کأنّ باید انسان استدلال داشته باشد برهان داشته باشد این معنی خیلی خلاف ظاهر است این آیه در مقام مذمت کسانی هست که واقع نرسیدند کفار و مشرکین و «أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی» (یونس, 35) امثال اینها کسانی که به واقع نمی‌رسند می‌گوید شما باید به واقع برسید چی برسید این یک، این چیز اصلاً اینها را بازگرداندن به آن معنی بسیار مستبعد هست و تعجب این است که مرحوم طبرسی در جوامع الجامع هم این را پذیرفته این عبارت را آورده جوامع الجامع عمدتاً خلاصه کشاف است از غیر کشاف که از مجمع البیان خیلی در آن نیست. این یک نکته و نکته دوم اینکه این می‌گوید «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» می‌گوید ظنّ جای واقعیت نمی‌شود نه ظنّ جای یقین ؟؟؟ این است معنایش این است که این ظنّی هست که به واقعیت نرسیده می‌گوید ظنّی که به واقعیت نرسیده جای واقعیت نمی‌نشیند اینها را حق را به معنای یقین گرفتند می‌گویند ظنّ جای یقین را نمی‌گیرد شما باید یقین را حاصل کنید این یک مطلب نادرستی است که تصور کردند مراد از حق یقین است در این معنی از این جهت هم به مشکل دارد. علی أی تقدیر حالا این نکته را بگویم اگر این معنایی که کشاف ذکر کرده در این آیه باشد این آیه اصلاً ربطی به این بحثهایی که ما داریم ندارد چون بحث ما در مورد جایی هست که ظنّ و یقین و اینها جنبه طریقیت داشته باشد صحبت سر این هست که آیا ظنّ می‌تواند طریق به واقع باشد مثبت واقع باشد یا نباشد؟ اما در جایی که یقین موضوعیت دارد فرض این است که ایشان می‌گوید در اصول عقاید ما به واقع هم برسیم یقین نداشته باشید برهان نداشته باشید – یقین به معنای برهان – برهان و استدلال همراهش نباشد به درد نمی‌خورد این ربطی به بحث ندارد ایشان می‌گوید در اصول عقاید شما باید عن برهانٍ و عن دلیلٍ مطلب را اعتقاده داشته باشید. این دلیل جایی هست که نفس الدلیل، نفس البرهان موضوعیت داشته باشد اصلاً به بحثهای ما هیچ ارتباط

ندارد ولی خب خود این معنی خیلی خلاف ظاهر است اما به نظر می‌رسد که این آیه آن طوری که من تصور می‌کنم مجموعش را آدم دقت کند آن این است که مراد از ظنّ در اینجا اعتقادی هست به واقع اصابت نمی‌کند و می‌گوید اعتقادی که، اعتقاد، صرف اعتقاد جای واقعیت را نمی‌گیرد شما نباید ... اعتقادی که به واقع اصابت کند که آن نمی‌خواهد مورد صحبت باشد که آیا به واقع اصابت ... یک نکته‌ای عرض بکنم دیدم که توجه به این نکته که اینجا ظنّ در مقابل واقعیت قرار گرفته این در تفسیر فخر رازی وجود داشت یک اشکالی ایشان مطرح می‌کند بعد شروع می‌کند جواب دادن از جواب هیچ سردرنیاورم وی اصل اشکال را مطرح می‌کند می‌گوید این آیه شریفه می‌گوید ظنّ هیچ جای واقع را نمی‌گیرد «فإن قیل: ألیس الظن قد یصیب، فکیف یحکم علیه بأنه لا یغنی أصلا؟» می‌گوید ظنّ ... اصلاً به درد نمی‌خورد ظنّی که خب به واقع برسد که آن به درد می‌خورد و امثال اینها بعد یک پاسخهایی می‌دهد که شما ببینید پاسخش را، مفاتیح الغیب، ج28، ص259؛ این بحث را آنجا آورده آنجا ببینید چی ... من سر در نیاورم این جواب به سؤال چه ارتباط دارد ولی به نظر من اصلاً این سؤال و جواب غلط است اصل قضیه این هست آیه می‌گوید که ظنّ جای واقعیت نمی‌‌نشیند از واقعیت ما را بی‌نیاز نمی‌کند این ظنّی که اینجا هست باید واقع نباشد والا اگر ظنّ مطابق واقع باشد که اینها معنی ندارد این جای آن بنشیند دوتا چیزی که می‌خواهیم بگوییم جای همدیگر می‌نشینند یا نمی‌نشینند باید دوتا چیز متباین باشند. بنابراین به نظر می‌رسد که این آقایان کلمه «لا یغنی من الحق» و امثال اینها به اینها دقت نکردند آن معنای کنائی گرفتند «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» را گرفتند فایده دارد یا فایده ندارد مثبت واقع هست مثبت واقع نیست. اغناء عن الحق به معنای مثبتیت از حق و عدم مثبتیت از حق نیست اغناء از حق این است که آیا مجزی از او هست؟ عوض و بدیل از واقع می‌تواند باشد؟ یا بدیل از واقع نمی‌تواند باشد؟ این آیه اصلاً ربطی به این حرفها ندارد ببینید ما دوتا بحث داریم دوتا بحث را از هم تفکیک کنیم یک بحث این است که اولاً اینجا ظنّ به معنای ظنّ در مقابل یقین نیست یقین را هم شامل می‌شود کسانی که کافر و مشرک هستند فقط ظنّ‌شان این

طور نیست که یقین نداشته باشند ممکن است به جهت ولو تقلید آباء یقین برایشان حاصل بشود خیلی‌هایشان برای‌شان یقین حاصل می‌شود ولو بی‌پایه‌هست نمی‌خواهیم بگوییم پایه دارد ولی این، این طور نیست که از تقلید آباء برای انسانها یقین حاصل نشود. این یک نکته. نکته دوم اینکه ببینید دو بحث وجود دارد یک بحث این هست که اگر من یک اعتقادی داشته باشد آیا این اعتقاد می‌تواند مثبت واقع باشد یا نمی‌تواند مثبت واقع باشد؟ جنبه حجیّت، مثبتیت واقع، معذریت، منجزیت امثال اینها آنها یک بحث است. به تعبیر دیگر گاهی اوقات این هست که این ظنّی که برای من الان حاصل شده آیا لازم العمل هست یا لازم العمل نیست؟ به عنوان یک حکم ظاهری کسی که ظنّ دارد آیا می‌تواند احکام واقع را بر ظنّش بار کند یا ظنّی که نمی‌داند مطابق واقع هست یا مطابق واقع نیست؟ این یک مرحله، که بحث ما در حجیّت به این معناست یک بحث دیگر این هست که نه، بعد از اینکه کشف شد که این ظنّ مطابق واقع نیست و عملی که ما طبق آن ظنّ انجام داده‌ایم آیا مجزی از واقع هست یا مجزی از واقع نیست؟ بحث اجزاء هست. آقایان را مطرح می‌کنند می‌گویند حکم ظاهری مجزی از واقع نیست. یقین هم انسان داشته باشد بعد کشف خلاف شد آن مجزی از واقع نیست این آیه به این مرحله دوم به مرحله اجزاء و عدم اجزاء ربط دارد نه به مرحله‌ای که مورد بحث ما هست امثال اینها و این مگر اینکه شما بگویید که یک مقداری این طوری بیان کنیم بگویید که یکی از مراتب حجیّت معذریت مکلف هست شخصی که واقع را انجام می‌دهد خب معذور است معذور است که خب واقع را انجام داده دیگر بحث معذوریت مطرح نیست کسی که غیر واقع را انجام می‌دهد عن حجةٍ این هم همانند کسی که واقع را انجام می‌دهد دیگر عقاب نمی‌شود چون معذور است بگوییم «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» نسبت به این اثرش هم هست یعنی اثر عذاب نشدن می‌گوید که شما نگویید که من اعتقاد داشتم و این اعتقاد من را به این عمل وادار کرد بنابراین معذور هستیم و عذر دارم نفی المعذوریة می‌خواهد آیه بکند نفی المعذوریة یعنی استحقاق عقوبت به نفس ظنّ، استحقاق عقوبت را نفی نمی‌‌کند اگر این معنی باشد خب این عیب ندارد این معنایی هست که می‌تواند

پرسش: ... پاسخ: اجزاء دو مرحله دارد یک مرحله این است که آن اثری که آن واقع دارد فرض کنید نمازی خواندم، آیا این نماز من صحیح هست یا صحیح نیست؟ این می‌گوید که این جای آن را نمی‌گیرد با اعتقاد یک کاری انجام بدهید نمازتان درست نمی‌شود این یک بحث است یک بحث دیگر این است که فقط آن آثار واقع بما هو واقع کار ندارد یکی از اثر واقع عدم العقوبة هست کسی که واقع را انجام بدهد خب عقاب نمی‌شود این بعضی اشخاص تصور می‌کنند که اگر من اعتقادی داشته باشم اعتقاد هم معذر من هست. این می‌گوید که این

پرسش: لازم عقلی دیگر حاج آقا ... پاسخ: حالا لازم عقلی ولی من به نظرم اغناء از واقع نیست این طور نیست که کسی که واقع را تبعیت کند عقاب نمی‌شود این اثر انجام ... خیلی این را بگوییم همچنان که کسی که واقع را انجام بدهد عقاب نمی‌شود اشخاص توهم می‌کردند که اعتقاد هم در عدم العقوبة جای واقع می‌‌گیرد و این می‌خواهد این اعتبار فاسد را ... یک موقعی شما می‌گویید که کسی ... چون واقعش اصلاً انجام واقعیت توهم اینکه عقاب بشود یا نشود در موردش نیست یک چیزی هست این را توجه بفرمایید ببینید من می‌گویم کسی که واقع را انجام بدهد معذور است معذوریت معنی ندارد که. یک اثر عقلی هست یک کسی که واقع را انجام بدهد عقاب نمی‌شود ولی این بگوییم ناظر به این است که همچنان که کسی واقع را انجام بدهد عقاب نمی‌شود کسی که اعتقاد خودش را هم پیروی کند این هم عقاب نمی‌شود من خیلی مستبعد می‌دانم که این آیه ناظر به این اثر واقع بشود حالا این را دقت بفرمایید ببینیم چطوری از آب در می‌آید ولی علی أی تقدیر نکته مهمی که در این بحث هست آن این است که این ظنّ به معنای در مقابل علم نیست معنایی دارد این معنایش این باشد معنایش این است که جهل مرکب هم معذوریت ندارد یعنی اعتقاد هم معذوریت ندارد مطلق را نمی‌توانیم بگوییم که معذور نیست کسی که اعتقادی حاصل کرده باشد و در راه رسیدن به این اعتقاد هیچگونه تقصیری هم نداشته باشد اعتقاد مخالف واقع داشته باشیم که عقاب‌آور نیست قطعاً اگر این معنی هم مراد باشد کسی که اعتقادش مبتنی بر

قصور در تحصیل مقدمات نباشد آنکه عقابی ندارد. روشن است که عقاب ندارد پس اگر هم اینجا می‌خواهیم بگوییم که «لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» این معنی درست باشد و ناظر به این باشد که اعتقاد باعث نمی‌شود عقاب را بردارد مراد اعتقاد ناشی از مقدمات فاسده است اعتقادی در طریق تحصیلش قصور شده باشد در طریق تحصیل تقصیر شده باشد در مورد جاهل مقصر است، یعنی کسی که به واقع نرسیده به خاطر تقصیر در تحصیل مقدمات. اگر چنین معنی باشد اصلاً ربطی به بحثهای مربوط به حجیّت ظنّ و عدم حجیّت ظنّ ندارد. چون حجیّت ظنّ فرض این است که پیروی که ما از ظنّ می‌کنیم به خاطر حکم شارع هست به اینکه این ظنّ لازم الاتباع است خب اینجا که نمی‌توانیم بگوییم این ظنّ به اصطلاح عن قصورٍ هست. به نظر می‌رسد که این آیه علی أی تقدیر اصلاً ارتباطی به بحث حجیّت مظنّه و عدم حجیّت مظنّه و امثال اینها ندارد. مرحوم آقای صدر در مورد این آیه شریفه در دو جا بحث کردند یکی در تأسیس اصل عند الشک بحث کردند آنجا دلالت این آیه را بر عدم حجیّت مظنّه به عنوان یک اصل پذیرفتند و ادله‌حجیّت مظنّه را مخصص این آیه دانسته‌اند ولی در بحث حجیّت خبر واحد برگشتند به دو بیان گفتند این آیه شریفه دالّ عدم حجیّت نیست یکی اینکه این آیه در مقام استنکار هست و در مقام محاجه با مخالفین هست در بحث محاجّه مخالفین باید به یک قاعده عقلی عقلائی تمسک بشود نه به یک حکم شرعی که ظنّ حجت هست یا حجت نیست و آن قاعده عقلائی این هست که ظنّ بما هو ظنّ حجت نیست بنابراین ظنّی که پشتوانه علمی داشته باشد از این آیه خارج هست اینکه عقلاء می‌گویند آن این است که ما اگر بخواهیم به تنهایی ظنّ را خودش را بدون هیچ پشتوانه‌ای برای ظنّ باشد آن را حجت بدانیم عقل می‌گوید این صحیح هست اما جایی که ظنّ را ما به تنهایی حجت نمی‌دانیم به خاطر دلیل قطعی که بر حجیتش هست ظنّ را معتبر بدانیم این آیه به او ناظر نیست این یک نکته، نکته دوم اینکه این آیه می‌گوید که ظنّ جای واقع را نمی‌گیرد. این صغراست کبرایش هم این هست که شما هم دنبال واقع بروید. خب اینکه شما هم باید دنبال واقع بروید در مورد آیه که بحثهای اصول دین هست همین طور است

انسان در اصول دین باید دنبال واقع باشد ولی در فروع دین که ما مکلف به واقع نیستیم یعنی عقل به ما نمی‌گوید حتماً ما باید واقع را تحصیل کنیم اعم از اینکه واقع را انسان تحصیل کند یا معذر از واقع را تحصیل کند کفایت می‌کند اینجا دیگر نیازی نیست که ما واقع را ... یعنی با توجه به آن کبرای مطویی که اینجا وجود دیگر راد آن کبری فقط در باب اصول دین که مورد آیه هم هست تصدیق می‌کند بنابراین این در مورد فروع دین نمی‌شود به او تمسک کرد چون مطلوب ما حق و حقیقت نیست این مطلبی هست که ایشان می‌فرمایند، جواب به نظرم جواب اول ایشان جواب درستی است چون در مقام محاجّه دیگران هست و امثال اینها این مطلب کاملاً درست است همین طور است این است که این آیه در مقام ردّ حجیّت مظنّه و امثال اینها نیست آیه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» هم آن هم در همین سیاق است ولو آن در مقام محاجّه با مخالفین نیست ولی ... حالا در مورد آیه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» بعد صحبت می‌کنیم. اما اینکه

پرسش: ... دنبال بحث تعبدیه هستیم؟ ... پاسخ: نه بحث سر این هست که ما به کسی که کافر هست به کافر که نمی‌توانیم بگوییم که آقا نم ظنّ را حجت قرار ندادم

پرسش: ... پاسخ: نه آن چیزی که عقلاء قبول دارند عدم حجیّت ظنّ بنفسه هست اما اینکه ظنّ را خودشان بخواهند حجت قرار بدهند آن که مانعی ندارد اینکه ظنّی که پشتوانه علمی دارد آن حجت هست یا حجت نیست؟ آن عقلائی هم هست خود عقلاء ظنّی که پشتوانه عملی هم دارد آن را تبعیتش را چیز می‌دانند دیگر اشکالی

پرسش: آن را از اول داخل در ظنّ چیز نمی‌دانند؟ ... پاسخ: نه دیگر. بحث این هست که می‌گویند ظنّ بما هو ظنّ یعنی منهای دلیل علمی پشتوانه‌اش او حجت نیست.

پرسش: خب اگر شارع این را قبول کند و این آیه هم ... قبولش کند پاسخ: خب اگر این باشد ربطی به دلیل حجیّت مظنّه نداریم. دلیل حجیّت مظنّه عدم حجیّت است یعنی دلیلی که مثلاً می‌گوید خبر واحد حجت است این منافات با این ندارد که ظنّ ذاتاً حجت نباشد عرضاً به خاطر جعل شارع حجت شده باشد. اصلاً به هم ربطی ندارد این می‌گوید ظنّی که پشتوانه علمی ندارد قابل استناد نیست.

پرسش: ... پاسخ: ... مخالف هم هستند دو چیزی که موضوعش کاملاً متفاوت هستند. این درست است این اشکالی که آقای صدر مطرح می‌کند اینجا وارد هست و همین طور است ظاهراً. اما به نظرم آن مطلب دومی که ایشان می‌گوید که «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» یک جایی هست که مطلوب واقع هست و امثال اینها. در فروعات مطلوب واقع است این طور نیست که در فروعات مطلوب حکم ظاهری هم همچنانکه خود آقای صدر در بحثهای حکم ظاهری مطرح می‌‌کنند حکم ظاهری در مقام تزاحم بین مطلوبات واقعی است آنها هم این طور نیست که حکم ظاهری یک ملاکی غیر از ملاک واقع داشته باشد و امثال اینها.

پرسش: ... پاسخ: حالا من نمی‌خواهم وارد این بشوم فرصت نیست این را توضیح بدهم اجمالاً عرض بکنم با توجه به مبانیی که خود آقای صدر در تحلیل حقیقت علم اجمالی دارند و همه اینها را به یک نحو در مورد واقعیت مطرح می‌کنند به نظر می‌رسد اشکال دوم ایشان وارد نباشد حالا از این بگذریم می‌خواهم بحث را تمام کنم اجازه بدهید تفصیلش وارد نشوم چون خیلی توضیح مفصل می‌خواهم این بماند.

عرض کردم به نظرم من اصلاً آیه ربطی به حجیّت مظنه ندارد با آن بیانی که عرض کردم.

اما آیه شریفه ... شبیه همین بحثهایی که ما گفتیم در مورد آیه سوره نجم هم می‌آید آیه نجم می‌گوید اینها علم ندارند می‌گوید اینها علم ندارند «وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا» (النجم, 28) علم به معنای

اعتقاد مطابق با واقع هست. در آیه سوره نجم یک مقداری هم آن مطلبی که ما می‌گوییم شاید روشن‌تر هم باشد می‌گوید اینها علم ندارند فقط از ظنّ پیروی می‌کنند این ظنّی هست که در مقابل علم است علم یعنی اعتقاد مطابق واقع. مطلق اعتقاد را علم نمی‌گویند این می‌گوید اینها اعتقادشان مطابق با واقع است و اعتقاد مخالف واقع جای واقع را نمی‌‌گیرد و این ربطی به ادله حجیّت ظنّ و امثال اینها ندارد می‌ماند آیه شریفه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (الإسراء, 36) در مورد این آیه آقای صدر در بحث حجیّت خبر واحد این اشکال را مطرح می‌کنند که این آیه می‌گوید که علم را، پیروی از ظنّ نکن ما در جایی که نه صرف علم بر طبق ظنّ، جایی که ما علم بر طبق ظنّ می‌کنیم در واقع از ظنّ پیروی نکردیم بلکه از آن دلیلی که مستند ما هست از آن پیروی کردیم بنابراین این آیه ربطی به آن بحث ندارد و منافات با حجیّت ظنّ ندارد. این بیانی که ایشان دارند ولی من حالا یک مطلب عرض بکنم اگر کسی مثلاً یک خبری قائم شده شما پشت سر فلان آقا نماز بخوانید پشت سر او نماز خواندن ولو به استناد آن خبر باشد بالأخره پشت سر او نماز خواندید دیگر. پیروی کردن از شیء معنایش این نیست که آن شیء به تنهایی کافی بوده برای اینکه من را تحریک بکند ولو به جهت خارج من از این به هر حال پیروی کردم پیروی کردن معنایش این نیست که ذاتاً اگر عامل خارجی هم نبود من پیروی می‌کردیم ما که مثلاً از یک آقایی ... پشت سر یک آقایی نماز می‌خوانیم به خاطر اینکه بابایم گفته. بالأخره پشت سر او نماز خواندم دیگر. من آن آقا را اصلاً ذاتاً تمایلی ندارم پشت سرش نماز بخوانم ولی چون پدرم گفته پشت سر این نماز می‌خوانم می‌گویم پشت سرش بخوان دیگر. اگر شما بگویید که شما پشت سر فاسق نباید نماز بخوانید حالا نماز خواندن پشت سر فاسق چه به استناد قول پدرتان باشد به استناد هر چی باشد این نهی را می‌گیرد. این هم می‌گوید شما نباید ظنّ را تبعیت کنید حالا چه تبعیت‌تان از ظنّ به خاطر دلیل قطعی باشد هر چی می‌خواهد باشد این تبعیت است این به نظر نمی‌رسد که این اشکال ایشان وارد باشد ولی من از یک زاویه دیگر می‌خواهم بگویم «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» حالا یک بحثهایی اینجا دارد من آن بحثها را به ذهنم رسیده بود

که در حاشیه آقای هاشمی هم اشاراتی دارد اولاً «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» مراد چی هست؟ یعنی مراد آن معلوم است یا دلیل غیر علمی است این را توجه بفرمایید «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» آن خبر واحد مصداقش است یا آن واقعیت خارجی؟ این یک بحث هست حالا من این را نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم یک بحثی هست که روی این دقت کرد که آیا «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یعنی اینکه آن چیزی که شما مطلبی را شما به آن یقین ندارید مطلب غیر یقینی را پیروی نکنید مراد مطلب غیر یقینی است یا دلیل غیر یقینی است؟ این دو تا مطلب متفاوت است توجه بفرمایید یک موقعی ما می‌گوییم که من به این خبر واحد علم ندارم یک موقعی می‌گوییم من به عدم عدالت زید علم ندارم. «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» آن وصف معلوم است، وصف آن واقعیت خارجی است؟‌که به آن علم دارم یا علم ندارم؟ یا وصف آن دلیل هست؟ علم به آن علم دارم یا علم ندارم؟ این یک بحثی هست حالا من واردش نمی‌خواهم بشوم چون خیلی دخالت ندارد. در حاشیه آقای هاشمی این بحث را مطرح کرده فکر می‌کنم خیلی دخالت نداشته باشد عمده چیزی که می‌خواهم بگویم این هست «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» علم به چی مراد است؟ علم به حقانیت شیء؟ فرض کنید مراد از «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» مراد این هست که آن دلیل، می‌گوید آن دلیلی را که به آن علم ندارید عمل نکن. علم به صحت و فسادش؟ این معلوم نیست مراد باشد. علم به جواز اتباع ممکن است مراد باشد علم به صحت اتخاذ. می‌گوید آن چیزی که صلاحیت اتخاذ ندارد و نمی‌دانی که چیز درستی هست یا درستی نیست آن را تبعیت نکن. بنابراین آن چیزی که، آن خبر ظنّیی که دلیل قطعی بر اعتبارش وجود دارد ما به آن علم داریم ولو علم به مخالفتش با واقع نداریم. علم به صحت احتجاج داریم علم به صحت تبعیت داریم. «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» هیچ در آن نخوابیده «ما لیس لک به علم بأنه مطابق للواقع» می‌تواند معنایش این باشد «ما لیس لک به علم» به اینکه این کار، کار درستی است اینکه شما در کارهایتان باید کارتان از روی علم باشد.

پرسش: معقول هم نیست علم مطابق با واقع ... پاسخ: نه معقول که ... آن آیه «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» جنبه تعبدی ممکن است داشته باشد چون در سیاق

پرسش: ... علم نداری یا این علم‌ات مطابق با واقع نیست آقا از جا می‌داند که علم مطابق با واقع هست تا آخرش نرسد یعنی تا وقتی عمل نکند ... پاسخ: نه علم، یعنی اعتقادی که مطابق واقع هست ...

پرسش: ... پاسخ: نه آن چیزی که شما به آن ظنّ دارید ... علم را اگر شما این بگیرید یقین صددرصدی مطابق واقع،‌ظنّ داخل در این مصداق نیست دیگر. ولو مطابق با واقع هم باشد چون صددرصدی نیست مطابق واقع

پرسش: ... پاسخ: نه توجه بفرمایید علم دوتا قید دارد یک قیدش این است که مطابق واقع باشد خب بگویید مطابقت با واقع و عدم مطابقت واقع را انسان نمی‌تواند درک کند یکی هم صددرصدی باشد ظنّ داخل در این مقوله نیست پس بنابراین

پرسش: ... پاسخ: نه از آن جهت اینها نمی‌گویند می‌گویند یعنی علم یعنی یقین صددرصدی مطابق با واقع شارع می‌گوید شما یک یقین صددرصدی که مطابق واقع هست او را باید تبعیت کنید هر چیزی که این شکلی نبود نباید تبعیت کنید

پرسش: مطابق با واقع به درد نمی‌خورد چرا قید مطابق با واقع آوردند معنی ندارد که ... پاسخ: نه بحث سر این هست که نسبت به آن حیثیتش می‌شود دیگر طبیعتاً یعنی نسبت به آن جهت ... حالا آن هم شاید هم مؤید این مطلب باشد عیب ندارد که در واقع اعم از این هست که علمی که مطابقت واقع دارد یا علمی که به صحت استنادش انسان علم دارد اگر این باشد می‌گوید به آن چیزی که در واقع ارشاد به این هست که انسان باید در مستندات یقین داشته باشد که این کاری که می‌خواهد بکند کار جایز الاستناد هست که یک امر ارشادی هم هست ارشاد می‌گوید همین طوری، پس این ربطی به در واقع بحث حجیّت مظنّه و عدم حجیّت مظنّه ندارد. به نظرم هیچ یک از این آیات به این بحث ربط ندارد بله ذاتاً‌اینکه

عقلاء ظنّ را بما هو ظنّ حجت نمی‌دانند خودش همین طور است یعنی نیازی نیست به آیات قرآن ما تمسک کنیم و این آیات قرآن در مقام بیان تأسیس یک اصل نیست.

پرسش: اصل بر عدم حجیّت ظنّ هست ولی نه از باب آیات ... پاسخ: نه از باب آیات قرآن بلکه از باب اینکه اصل عقلی عقلائی است که انسان برای اینکه مستنداتش باید از روی یقین باشد وقتی انسان یقین ندارد نمی‌‌تواند احتجاج کند به شارع که من ظنّ داشتم خب ظنّ داشته باشی به چه درد می‌خورد؟ این عقلاء همین طور است نیاز به آن بحث و اینها نیست ولی آیات قرآن ناظر به این جهت نیست.

ما بحث را إن‌شاءالله پانزده محرم شروع می‌کنیم از بحث حجیّت خبر واحد به ترتیب کفایه.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»